



گفت و گو با سید حسین نصر

به مناسبت برگزاری همایش میراث علمی و فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی، تنی چند از صاحب نظران به بیان دیدگاه‌های خود دربارهٔ این شخصیت برجستهٔ تمدن اسلامی پرداختند. آنچه در پی می‌آید، حاصل گفت و گوی تلفنی ماست در موضوع اندیشه‌های فلسفی-کلامی و سیاسی خواجه، با دکتر سید حسین نصر؛ اندیشمند ایرانی نامدار روزگار ما، که اندیشه‌های بسیاری از مفاخر فرهنگ و تمدن اسلامی به همت او به غرب شناسانده شده‌اند.

نقشی که خواجه نصیر در تغییر جوّ علوم عقلی در ایران داشت، با گفتهٔ شما موافقم.

■ تدابیر خواجه نصیر در انقراض سلسلهٔ عباسیان موجب شد تا اهل تسنن، و به یک معنا جهان عرب، نسبت به او بدبینی‌هایی پیدا کنند. آیا می‌توان این تحلیل را پذیرفت؟

□ در اینکه عده‌ای به او بدبین هستند شکی نیست، حال چه این مسأله درست باشد چه نباشد. عده‌ای از دانشمندان اهل تسنن شبه‌قارهٔ هند محبتی به خواجه نصیر ندارند زیرا عباسی را منقرض کند. البته من به لحاظ تاریخی این حرف را قبول ندارم زیرا حتی اگر خواجه نصیر هم نبود، این سیل مهیب هجوم مغول پشت دروازه‌های بغداد نمی‌ایستاد و لااقل مقداری جلو می‌آمد، یعنی مانند موج دریا تا حدی پیش می‌آمد، می‌ایستاد و باز پس می‌گشت. برای مغول‌ها این موج به پایان نرسید تا اینکه به صحرای سینا رسیدند و در آنجا از قوای ممالیک شکست خوردند. در حقیقت از اینجا تا بغداد خیلی راه بود. لذا اگر خواجه هم نمی‌بود، همین‌طور که اینها

■ یکی از بارزترین و انکارناشدنی‌ترین وجوه شخصیت خواجه نصیر تشیع اوست، شاید از این منظر بیش از هر کس ملاصدرا با او قابل قیاس باشد. حال عده‌ای معتقدند که اگر خواجه نبود، ملاصدرا هم نبود، آیا شما با این نظر موافق هستید؟

□ البته این علت و معلولی که بیان کردید، ممکن است درست نباشد زیرا اگرچه خواجه نصیر یکی از ارکان اندیشهٔ ملاصدرا است، ارکان دیگری چون ابن سینا و سهروردی و ابن عربی هم هستند. اما خواجه نصیر وزیر مقتدر هلاکوخان بود و از او برای اشاعهٔ معارف شیعی استفاده کرد و این امر موجب گسترش معارف شیعی شد و به تبع آن تشیع در ایران نیز گسترش پیدا کرد و این زنجیرهٔ علّی و معلولی ادامه می‌یابد تا اینکه به صفویه می‌رسیم. در این دوره، تشیع اثنی‌عشری مذهب اصلی ایران شد و نوعی محیط یک‌دست شیعی در ایران به وجود آمد که کسانی مانند ملاصدرا در این محیط پرورش یافتند. اگر از این منظر بنگریم، حرف شما تا حدی صحیح است، اما اینکه با قطعیت بگوییم اگر خواجه‌ای نبود ملاصدرا هم نبود — آن هم فقط به لحاظ فلسفی — من مخالفتی ندارم اما همانگونه که عرض کردم به لحاظ اجتماعی و دینی، در باب اهمیت و

با اخلاق سروکار دارد اما اخلاقی که باید جنبه کاربردی برای مردان سیاست هم داشته باشد نه اینکه فقط به درد مردم کوی و برزن و طلبه و دانشجو بخورد؛ لذا گستره این معارف همه اقدار جامعه را در بر می گرفته است، یا اینکه گاهی به صورت مستقیم نصیحت می کرده اند که البته این امر هم جنبه سیاسی داشته است. لذا اگرچه خواجه در اخلاق ناصری به دنبال اخلاق فلسفی است، با این حال آثاری که در حوزه اخلاق فلسفی بودند، جنبه سیاسی هم داشته اند.

■ آیا می توان گفت که خواجه در اخلاق ناصری چندان به اخلاق ارسطویی توجه ندارد و در حقیقت با نگارش کتاب اوصاف الاشراف اخلاق را در عرفان پیدا می کند؟

□ این نکته تا حد زیادی درست است و این حتی به خود ابن مسکویه هم باز می گردد. ما از یک سو شاهد ظهور اخلاق فلسفی در تفکر اسلامی هستیم؛ یعنی نوعی برداشت از اخلاق و تعریف رذائل و فضایل که بعد از مطالعه آثار اخلاقی ارسطو در عالم اسلام به وجود آمد و به عبارتی همه فلاسفه بزرگ مسلمان را تحت تأثیر قرار داد. به همین دلیل است که ما از این اخلاق به اخلاق فلسفی تعبیر می کنیم زیرا این فیلسوفان بودند که در این باره گفتند و نوشتند. در عین حال در قرون ۴ و ۵ و قبل از نگارش اوصاف الاشراف، ابن مسکویه بسیار علاقه مند به اخلاق صوفیانه یا عرفانی بوده است و لذا بسیاری از تعالیم عرفانی تصوف در کتاب خود ابن مسکویه دیده می شود. به همین جهت اینکه بیان شده است که اخلاق ناصری بیشتر با عرفان و تصوف اسلامی مرتبط است تا اخلاق ارسطویی، تا حدی درست است. یعنی این نحوه برداشت از اخلاق اگرچه تحت تأثیر ارسطو بوده، اما از آنجا که تمدن اسلامی از قرن ۴ به بعد بیش از هر چیز متأثر از اخلاق صوفیانه است که در احیاء علوم الدین غزالی به اوج خود می رسد، تردیدی نیست که بزرگانی چون خواجه نصیر هم از این قاعده مستثنا نیستند.

■ خواجه نصیر طوسی از جمله متفکرانی است که با اکثر علمای عصر خویش گفت و گو و مکاتبه داشته است؛ رفتاری که در سایر متفکران کمتر دیده می شود. شما علت را در چه می دانید؟ □ البته این گونه نبوده که میان سایرین ارتباطی نبوده باشد.



سمرقند و مرو و شهرهای بزرگ خراسان را تصاحب کردند، به هر حال بغداد را هم به چنگ می آوردند لذا این ذهنیت رایج که خواجه مسبب انقراض سلسله عباسیان بوده است، مقرون به واقعیت نیست. نکته ای که هست این است که زمانی که خواجه نصیر قدرتی داشت و می توانست معارف اسلامی را حفظ کند، حتی المقدور به مدارس شیعی توجه داشت اما این دلیل بر آن نبود که با مدارس اهل سنت مخالفت کند یا اینکه دستور تخریب آنها را بدهد. در اسناد معتبر تاریخی هم هرگز چنین چیزی ثبت نشده است.

■ به نظر می رسد که خواجه در اخلاق ناصری به نوعی درس سیاست می دهد، لذا عده ای معتقدند که می توان برای او نوعی فلسفه سیاسی هم در نظر گرفت.

□ من غیر مستقیم بله؛ البته نه مثل آثار فارابی یا شرح ابن رشد بر جمهور افلاطون. اخلاق ناصری همان گونه که از نامش پیداست، بیشتر با اخلاق سروکار دارد اما دیدگاه اسلام، اخلاق و سیاست از هم جدا نیستند لذا بعضی از تعالیم خواجه در اخلاق ناصری بدون شک جنبه سیاسی دارد. اصولاً این نوع متفکران، چه سنی و چه شیعه، آثاری تألیف کرده اند که

دیده شده است.

■ در حوزه عقائد، رویکرد خواجه را عقلانی - فلسفی می بینید یا کلامی؟

□ عقلانی - فلسفی؛ با این حال نمی توان گفت این یا آن. خواجه مباحث مهمی در کلام دارد اما کلام او در نسبت با معتزله و اشاعره، در مسائل عقلانی بارزتر است، لذا خواجه بدون شک متکلم است اما فیلسوف هم هست. به عبارتی، این جنبه او جنبه دیگر را نقض نمی کند و ما در تاریخ تفکر کمتر افرادی را داریم که از چنین جامعیتی برخوردار بوده باشند. این را هم بگویم که بسیاری از دانشمندان معاصر عرب منکر ۷۰۰ سال تاریخ فلسفه اسلامی در ایران هستند و بیان می کنند که اصلاً از خواجه به بعد آنچه بوده یا کلام فلسفی است یا کلام عرفانی است که لباس فلسفه به خود پوشانده است. البته بنده و کسانی که با فلسفه اسلامی سرو کار دارند با این امر موافق نیستیم. یکی از خصایص حیات عقلانی ایران از دوره خواجه نصیر به بعد این است که کلام و فلسفه و عرفان، هر سه به صورت مشخص ادامه پیدا کردند لذا اگر چه هر کدام حیات معنوی مستقل و تاریخ تطور مجزا دارند، در عین حال با هم فعل و انفعالات زیادی داشته اند.

■ پس شما معتقدید که جنبه فلسفی خواجه بر جنبه کلامی او می چربد؟

□ همانطور که بیان کردم او متکلم بوده اما مهمترین جنبه تفکر این دانشمند بزرگ و استثنایی، جنبه فلسفی اوست.

مثلاً ابن سینا و ابوریحان بیرونی ارتباط نزدیکی داشته اند و در حقیقت کتاب الاسئله و الاجوبه (که بنده متن عربی آن را با همکاری آقای دکتر محقق چاپ کردم و بعدها ترجمه انگلیسی آن را هم انجام دادم) نتیجه گفت و شنود این دو متفکر بزرگ تمدن اسلامی است. همچنین ابن سینا با بسیاری از متفکران زمان خودش گفت و گوهای داشته است. البته برای برخی از متفکران این موقعیت ها محدودتر بوده و عوامل جغرافیایی و اجتماعی هم قطعاً تأثیراتی داشته است، لذا به نظر بنده فقط خواجه نصیر نبوده که با دانشمندان هم روزگار خود گفت و گو داشته، بلکه او موقعیت خاصی داشته که این جنبه از را در او تقویت کرده است؛ اولاً خواجه از بزرگ ترین منجمین و ریاضی دانان تاریخ بشر است و ثانیاً به جهتی از بزرگ ترین فیلسوفان به شمار می رود و از سوی دیگر با نگارش کتاب تجرید الاعتقاد مؤسس کلام عقلانی اثنی عشری است. او تسلط فوق العاده ای بر نگارش عربی داشته و شعر هم می سروده و از سوی دیگر علاقه مند به تصوف بوده است. بنابراین شخصیت او جوانب متعددی داشته و بعلاوه در یکی از حساس ترین دوران های تاریخ اسلام می زیسته است؛ دورانی که مصادف بوده با حمله مغول و تغییر فرهنگ دینی در قلمرو وسیع ایران آن زمان یعنی کاسته شدن از استیلای تسنن و گرایش تدریجی به تشیع، و سپس دوره ای که مکاتب مختلف فکری شکوفایی می یابند. در کنار همه اینها، خواجه موقعیت دیوانی داشته و به همراه هلاکوخان به نقاط مختلفی سفر می کرده است. طبیعی است که چنین فردی با جامعیتی که در حوزه های مختلف علمی و اعتقادی و سیاسی داشته، دارای ارتباطات گسترده ای خواهد بود. با این حال من قائلم به اینکه این امر منحصر در خواجه نیست و در اشخاص دیگری هم

